

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ولایت و معرفت امام (علیه السلام) کلید نجات، حیات و سعادت

به مناسبت شروع بحث در سال جدید، روایتی را به عنوان تیمن و نورانیتی که روایات دارد بخوانیم و بعد بحث را شروع کنیم. در بحث اصول عرض کردیم مرحوم کلینی در کتاب الحجّه کتاب شریف کافی یک بابی دارد به نام «باب معرفة الامام و الردّ علیه»^[1] که در آن باب چهارده روایت ذکر کرده است. در حدیث چهارم آمده:

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا وَ اللَّهُ ضَالًّا.^[2]

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: کسی می تواند خدا را شناخته و عبادت کند که هم خدا را بشناسد و هم امامش را بشناسد؛ یعنی اگر کسی امام خودش را نشناخت، خدا را نمی شناسد. اگر کسی خدا را نشناخت یا امام را نشناخت، اصلاً عبادتش عبادة الله نیست، بلکه عبادت غیر الله است. بعد حضرت اشاره می کند به همان افرادی که بدون شناخت امام مشغول عبادت هستند.

این مطلب که اگر کسی معرفت امام (علیه السلام) را نداشته باشد (که مراد از معرفت امام یعنی اعتقاد به ولایت امام معصوم علیه السلام و اعتقاد به حجّت خدا)، خدا را نمی شناسد، معرفت خدایش خراب است، معرفت خدا به معرفت امام علیه السلام گره خورده و در نتیجه کسی که ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین را ندارد معرفت خدا را ندارد و کسی که معرفت خدا را ندارد نمی تواند خدا را عبادت کند.

ممکن است خواص، به حقیقت این ولایت رسیده باشند اما آنچه در این روایات هست اصل ولایت و اصل موالات و اعتقاد به ولایت ائمه معصومین عليهم السلام مراد است. گاهی بعضی می گفتند این روایاتی که داریم که اگر کسی تمام عمرش را نماز بخواند و روزه بگیرد و تمام اموالش را صدقه بدهد، هر سال حج برود، اما ولایت نداشته باشد از او قبول نمی شود، بالاخره ریشه اش در کدام آیه از آیات قرآن است؟ مگر خود ائمه معصومین (عليهم السلام) نفرمودند هر آنچه را که ما می گوئیم در قرآن وجود دارد؟!

من در جواب به آنها گفتم این آیه ای که خدای تبارک و تعالی به پیامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا يَلْفُتْ رِسَالَتَهُ»^[3]؛ یعنی اگر ولایت را نگوئی رسالت خدا را انجام ندادی؛ یعنی هر آنچه که راجع به نماز، روزه، حج و زکات می گفتمی همه از بین می رود.

یک بیان دیگرش همین است که معرفت خدا به معرفت امام (علیه السلام) گره خورده است. در بحث اسرار نماز، امام خمینی (قدس سره) می‌فرماید: شهادت به توحید بدون شهادت به نبوت معنا ندارد و شهادت به نبوت هم بدون شهادت به ولایت معنا ندارد و این سه، یک حقیقت واحده دارند؛ یعنی اگر یکیش باشد و بقیه نباشد فایده‌ای ندارد، کسی نمی‌تواند بگوید من موحدم اما نبوت را قبول ندارم! کسی بگوید من موحدم اما ولایت را قبول ندارم، اصلاً شهادت به توحید و نبوت همه در ضمن شهادت به ولایت تحقق پیدا می‌کند که ریشه‌اش در همین روایات است.

بنابراین اگر بخواهیم نورانیت قلب و باطن‌مان روز به روز بیشتر بشود ارتباط بین معرفت الله و معرفت الامام را بیشتر توجه کنیم، این در زندگی علمی و معنوی ما بسیار اثر دارد. شروع سال تحصیلی است و انسان باید یک امری را به عنوان معیار برای خودش قرار بدهد، سعی کنیم با این درس و بحث‌ها اعتقادمان به امامت روز به روز بیشتر بشود.

مرحوم جد ما رضوان الله تعالی علیه با یک نفر دیگر به نام میرزا علی قزوینی (که معروف به عارف قزوینی بود) دو نفری از شاگردان خاص مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی بودند، مرحوم میرزا جواد که فوت می‌کند جد ما اینقدر افسرده می‌شود که تصمیم می‌گیرد از قم برود. مرحوم قزوینی که رفیق ایشان بوده می‌گوید: من یک راهی را به شما یاد می‌دهم که مرحوم آقا میرزا جواد را در خواب ببینید و از ایشان سؤال کنید، آن راه را انجام می‌دهد و مرحوم میرزا جواد را می‌بیند. مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی رضوان الله تعالی علیه می‌گوید: این عالم غیر از ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هیچ چیز دیگری معنا ندارد و سعی کنید این را بیشتر تقویت کنید و به ایشان می‌گوید: شما باید در قم بمانی و ایشان هم بعد از آن خواب در قم می‌ماند.

واقعاً این تعبیری که در زیارت‌ها آمده، نجات با همین ولایت است، حیات با همین ولایت است، سعادت با همین ولایت است. خدا یک امری را در این عالم روی زمین به عنوان حجت خودش قرار داده و بقیه بشر موظف‌اند به آنها به عنوان انسان کامل و حجت خدا اعتقاد داشته باشند تا خود این بشر تکامل پیدا کند، همه چیز با مسئله ولایت است. علم در همین ولایت وجود دارد، هر علمی که منتهی به علوم ائمه علیهم السلام نشود آن علم ارزشی ندارد؛ یعنی ارزشی که موجب سعادت دنیا و آخرت انسان است. یک علمی هست که انسان یاد می‌گیرد برای نیازهای دنیوی‌اش اما آنچه در سعادت انسان دخیل است علمی است که منتهی به ائمه علیهم السلام باشد.

امیدوارم ان شاء الله در اول سال مورد دعای خاص امام زمان (علیه السلام) باشیم. واقعاً ببینیم چه مقدار حضرت از ما راضی است و اعمالمان مورد توجه و عنایت حضرت هست و چقدر ما مورد دعای حضرت هستیم که ان شاء الله همه ما باید عرض کنیم که «و هب لنا رافقه و دعائه» آنچه که برای ما مهم است این امر است.

مسئله 49 از مسائل استطاعت کتاب الحج

در سال گذشته در مباحث حج مسئله 48 را مطرح کرده و عمده مسئله را بحث کردیم، اما چند فرع باقی ماند که این را به عهده خود آقایان می‌گذاریم و مسئله 48 را مطرح نمی‌کنیم و سراغ مسئله 49 از مسائل استطاعت می‌رویم.

امام خمینی (قدس سره) در این مسئله می‌فرماید:

لو مات من استقر عليه الحج في الطريق؛ فان مات بعد الإحرام و دخول الحرم أجزأه عن حجة الإسلام، و إن مات قبل ذلك وجب القضاء عنه و إن كان موته بعد الإحرام على الأقوى، كما لا يكفي الدخول في الحرم قبل الإحرام، كما إذا نسيه و دخل الحرم فمات، و لا فرق في الأجزاء بين كون الموت حال الإحرام أو بعد الحل، كما إذا مات بين الإحرامين، و لو مات في الحل بعد دخول الحرم محرماً ففي الأجزاء إشكال، و الظاهر أنه لو مات في أثناء عمرة التمتع أجزأه عن حجه، و الظاهر عدم جريان الحكم في

حج النذر و العمرة المفردة لو مات في الأثناء، و في الافساد تفصيل، و لا يجري فيمن لم يستقر عليه الحج، فلا يجب و لا يستحب عنه القضاء لو مات قبلهما.^[4]

موضوع مسئله درباره موت در راه حج است، اگر کسی در طریق حج بمیرد، اینجا در دو مقام باید بحث بشود:

أ. یک این که بر عهده این شخص حج استقرار پیدا کرده است («من استقر عليه الحج»)،

ب. حج بر او مستقر نشده است «من لم يستقر عليه الحج».

مقام اول: موت «من استقر عليه الحج»

این مقام (یعنی «من مات في طريق الحج و استقر عليه الحج») هفت صورت دارد. مراد از استقرار یعنی یک زمانی بر این شخص گذشته و استطاعات اربعه را داشته (استطاعت مالی، بدنی، زمانی و سربى) و با این حال حج نرفته، در این صورت حج بر او مستقر و ذمه اش مشغول بالحج است. قبلاً بین مستقر و غیر مستقر فروعاتی که فرق داشتند را متعدد ذکر کردیم که یک از آنها همین جاست.

فرض اول: موت بعد از احرام و بعد از دخول به حرم

فرض اول این است که شخص در میقات مُحرم شده و بعد از داخل شدن در حرم از دنیا می رود؛ خواه به مکه رسیده باشد یا نه؛ اینجا بر حسب آنچه صاحب جواهر (قدس سره) نقل می کند می گوید: «لا خلاف» در اینکه همین که «مات بعد الاحرام و بعد دخول الحرم» این مجزى از حجة الاسلامش هست و قضا از او واجب نیست و ذمه اش بری می شود.^[5] از کتاب مرحوم علامه و صاحب حدائق ادعای اجماع شده و صاحب مدارک هم می گوید: هر چه ما در میان فقها تتبع کردیم خلافتی در این مسئله پیدا نکردیم، اما غیر از مسئله اجماع و عدم الخلاف، اجزاء مستند دو روایت مهم است.

روایت اول: صحیحہ ضُرَيس

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ [بن عيسى] عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبِائٍ عَنْ ضُرَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: فِي رَجُلٍ خَرَجَ حَاجًّا حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ إِنْ مَاتَ فِي الْحَرَمِ فَقَدْ أَجَزَّ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَإِنْ مَاتَ دُونَ الْحَرَمِ فَلْيَقْضِ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ.^[6]

ضریرس از امام باقر (علیه السلام) می پرسد: شخصی برای حج خارج شد و در راه از دنیا رفت؛ حضرت فرمود: اگر در حرم بمیرد مجزى از حجة الاسلام است و اگر بیرون حرم بمیرد، ولی اش باید از طرف او حجة الاسلام را قضا کند. شاهد این است که روایت به صورت مطلق می گوید: «فی رجل خرج حاجاً حجة الاسلام»؛ اعم از این است که این حج برای مستقر شده باشد یا نه؟ ولی بالآخره آن فرضی که ما الآن داریم که «استقر عليه الحج» است، اطلاق این روایت دلالت بر آن دارد.

نکته دیگر این است که در این روایت بعد الاحرام نیامده، بلکه می گوید: «مات في الحرم»، ممکن است اشکال شود که آیا عبارت «مات في الحرم»، اعم از این است که محرم شده باشد یا نه؟ جواب این است که چون دارد: «خرج حاجاً» و آدم حاج وقتی از میقات عبور می کند محرم عبور می کند یا غالباً این طور است، آن کسی که از میقات من دون احرام عبور می کند نادر است. پس در اینجا احرام مطوی است و «إن مات في الحرم» یعنی «مات بعد الاحرام».

وَبِإِسْنَادٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا أَحْصَرَ الرَّجُلُ بَعَثَ بِهِدْيِهِ إِلَى أَنْ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ وَهُوَ مُحْرِمٌ قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَكَّةَ قَالَ يُحَجُّ عَنْهُ إِنْ كَانَتْ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَيُعْتَمَرُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ عَلَيْهِ.^[7]

زراره از امام باقر (عليه السلام) می پرسد: اگر یک مردی در راه حج محصور شد؛ حضرت می فرماید: قربانی اش را بفرستد تا در منا قربانی کنند. بعد می پرسد: اگر در حال احرام قبل از این که به مکه برسد (مات قبل ان ينتهي الى مكة) بمیرد؛ حضرت می فرماید: بعداً باید برایش نائب بگیرند و عنوان حجة الاسلام را انجام دهد یا اگر عمره بوده باید نائب عمره را از طرف او انجام دهد، «إنما هو [حج یا عمره] شيء عليه»؛ یعنی چون «مات»، باید نائب برایش بگیرد.

بررسی دلالت روایت

در این روایت فرض این است که «قبل أن ينتهي إلى مكة»، مفهومش چیست؟ مفهومش این است که «إذا انتهى إلى مكة و مات»، اینجا مجزی از حجة الاسلام است، اما قبل الانتهاء بمکه مجزی نیست. به عبارت دیگر منطوق روایت زرارہ می گوید: قبل از انتهای به مکه اگر مُرد فایده ندارد و ولی اش باید این حجة الاسلام را از طرف او قضا کند، اما مفهومش این است که بعد الوصول إلى مكة اگر مُرد دیگر قضا ندارد. در نتیجه مفهوم این روایت با منطوق روایت ضریس تعارض دارد. مفهومش می گوید ملاک مکه است و اگر بعد از انتهاء به مکه مُرد این مجزی است اما قبلش مجزی نیست.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) و ارزیابی آن

در اینجا جواب روشن است و آن این که مفهوم تاب مقاومت در مقابل منطوق را ندارد، روایت ضریس منطوقاً دلالت دارد بر اینکه معیار حرم است، اما روایت زرارہ مفهوماً دلالت دارد بر اینکه معیار حرم است^[8]. لذا نکته ای که وجود دارد این است که (این مطلب در کلمات محقق خوئی (قدس سره) آمده^[9]) آیا می توانیم بگوئیم روایت زرارہ مفهومش با منطوق روایت ضریس تعارض دارد؛ بگوئیم مفهومش این است که «بعد الانتهاء إلى مكة» اگر مُرد مجزی است، اما قبل الانتهاء إلى مكة مجزی نیست، در نتیجه آن روایات می گوید بعد دخول الحرم مجزی است، این می گوید بعد از انتهاء به مکه؛

به نظر می رسد اینجا تعارض مفهوم و منطوق نیست، اینجا تعارض دو تا منطوق است، یک منطوق معیار را حرم قرار داده و یک منطوق معیار را مکه قرار داده و نمی توانیم بگوئیم این روایت مفهوماً بر مدعا دلالت دارد و این مفهومش با آن منطوق تعارض دارد، بلکه اصلاً دو روایت منطوقاً با هم تعارض دارد؛ زیرا یک روایت می گوید: «الانتهاء الى الحرم ودخول الحرم»، یکی هم می گوید «الانتهاء إلى مكة ودخول مكة»، لذا با هم تعارض دارد.

لذا به نظر می رسد این مطلب محقق خویی (قدس سره) (که می فرماید روایت زرارہ مفهوماً دلالت دارد و روایت ضریس منطوقاً دلالت دارد و مفهوم تاب معارضه با منطوق را ندارد) صحیح نیست؛ زیرا این دو روایت با هم منطوقاً تعارض دارند. رفع تعارضش به این است که بگوئیم مراد از مکه همان حرم است؛ چون در زمان قدیم حرم از توابع خیلی معروف مکه بوده، در این روایت «مکه» اراده شده و تابعش که همان حرم باشد. لذا از این جهت می توانیم بگوئیم تعبیر مکه از باب اینکه حرم محیط به مکه بوده و مکه محاط به حرم، امام (عليه السلام) فرمودند: مکه و گرنه مرادشان از مکه همان حرم است.

به نظر می رسد این بیان تامی باشد؛ یعنی در روایات گاهی اوقات می گویند حرم و گاهی هم می گویند مکه، در روایات حج مکرر

آمده و باید در جای خودش مورد توجه قرار بگیرد، این یک روایت و روایت معارض آن در جلسه آینده بیان خواهد شد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 180.
- [2]. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج1، ص: 181، ح 4.
- [3]. [سوره مائده، آیه 67](#).
- [4]. تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 382، مسئله 49.
- [5]. «و من حج و مات بعد الإحرام و دخول الحرم برئت ذمته بلا خلاف أجده فيه كما في المدارك و الحقائق و غيرهما، بل عن المنتهى الإجماع عليه.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج17، ص: 295.
- [6]. الكافي 4- 276- 10، و الفقيه 2- 440- 2915؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 68، ح 14261- 1.
- [7]. الكافي 4- 370- 4؛ التهذيب 5- 422- 1466؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 69، ح 14263- 3.
- [8]. نکته: در زمان فعلی ما مکه از بعضی از جوانب اینقدر توسعه پیدا کرده که رفته آن طرف حرم، مثلاً از طرف مسجد تنعیم آنجا ادنی الحل است، اما الآن مکه توسعه پیدا کرده است، اما در زمان صدور روایات حرم قبل از مکه بوده است. در طرف مسجد تنعیم که وقتی می‌خواهند عمره مفرد انجام دهند آنجا ادنی الحل است، در حالی که ساختمان‌ها و خیابان‌های مکه بعد از مسجد تنعیم فراوان است.
- [9]. «فإن مدلوله المطابقي عدم الإجزاء لو مات المحرم قبل الدخول إلى مكة، و مفهومه الإجزاء لو دخل مكة محرماً فلا عبرة بالدخول في الحرم و عدمه. و الجواب عن ذلك: أنه لا بدّ من رفع اليد عن دلالة صحيح زرارة، لأن دلالة على الإجزاء في صورة الدخول إلى مكة بالظهور، لأنّ الدلالة على ذلك بالمفهوم، و أمّا الأخبار المتقدّمة الدالّة على الإجزاء بالدخول في الحرم بالصراحة فيرفع اليد عن ظهور صحيح زرارة بصراحة تلك الأخبار. مضافاً إلى إمكان إرادة الحرم من مكة باعتبار شمولها لتوابعها و ضواحيها، مع العلم بأنّ الفصل بين الحرم و مكة قليل جداً.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج28، ص: 80-81.